

نفس در عرفان شیعی

زهرا پاینده

عضو حلقه علمی حکمت (خواهران)
دانش‌آموخته دوره عالی فلسفه اسلامی

چکیده: عرفان شیعی ادامه عرفان اسلامی است که در نهاد جاودانه خود به اساس استوار امامت گره خورده و با رهبری امامان معصوم علیهم‌السلام به سوی مقصد نهایی که همان کمال انسان در پرتو نور الهی است، رهسپار شده است. با توجه به اینکه در عرفان دینی، نفس، محور تمام مسایل است، آموزه‌ها و تعالیم اسلام نیز متناظر با نفس سامان یافته است. در این نوشتار ضمن آشنایی کلی با مراتب و اصول اساسی معرفت نفس، تأکید شده است که رسیدن به کمال انسانی و آرام گرفتن در جوار قرب الهی، جز از راه ولایت، امکان پذیر نیست.

کلیدواژگان: عرفان شیعی، نفس، معرفت، مراتب نفس، کمال انسان.

مقدمه

عرفان اسلامی دستاورد آخرین و کامل‌ترین دین الهی و پرمحتواترین عرفان تاریخ بشر است. در آیین کامل اسلام، عرفان به حقیقت خود نزدیک می‌شود، تا آنجا که ریشه اصلی هرگونه معرفت حقیقی درباره انسان و جهان را باید در اسلام جست. اسلام با کشیدن خط بطلان بر تفکر جاهلی، اندیشه‌های ملکوتی و توحیدی خود را جایگزین آنها کرد و اساس تربیت را بر پایه توحید نهاد^۱.

۱. کریم فیضی تبریزی، عرفان شیعی، ج ۱، ص ۲۷، ۵۹، ۶۸ و ۷۲.

در اسلام پس از پایبندی به اصول اعتقادی و عمل به وظایف، نخستین شرط خداشناسی، خودشناسی است.

از سوی دیگر اسلام رابطه انسان با خداوند را بسیار نزدیک تصویر کرده است؛ زیرا حقیقت و ذات اسلام به معنای تسلیم انسان در برابر خدا و اطاعت کامل از دستورهای اوست. بر این اساس، عارفان اسلامی نیز بر جدانبودن شناخت خدا از معرفت نفس انسانی تأکید فراوان دارند.

عرفان اسلامی به دلیل انتساب به امامت و ولایت از غنای اسلامی برخوردار است و در صدر تمام مکتب‌های عرفانی دنیا قرار می‌گیرد.

حضرت علی علیه السلام در شرایط حساس پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهضتی دقیق و همیشگی را به نام «عرفان شیعی» بنیان گذارد که می‌توان آن را غنی‌ترین و جامع‌ترین اندیشه تاریخ معنویت بشر از نظر محتوا دانست.^۱

از آنجا که عرفان شیعی به نهاد جاودانه امامت گره خورده بود، پس از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به حیات خود ادامه داد. آن حضرت همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه زنده ماندن نظام اخلاقی و معنوی تشیع را نشان داد و روش آن را بیان کرد و فرمود: «ای مردم! من نیز در میان شما آنچه را پیامبر خدا باقی گذاشت، باقی می‌گذارم که عبارت است از کتاب خدا و عترتم، عترتی که به سوی سعادت هدایت‌کننده است»^۲.

بنابراین برنامه عرفان شیعی با توحید آغاز، با خودشناسی همراه و با کمال انسانی کامل شد. بر همین اساس در این نوشتار خلاصه‌ای از این برنامه کامل در چهار بخش ارائه شده است:

بخش اول: نقش و جایگاه معرفت نفس

بخش دوم: اصول اساسی در معرفت نفس

بخش سوم: مراتب نفس

بخش چهارم: کمال نهایی

بخش اول: نقش و جایگاه معرفت نفس

شناخت نفس، نخستین قدم در شناخت معارف حقّه الهی است. انسان از این

۱. کریم فیضی تبریزی، عرفان شیعی، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۲۳ و ۲۶۲.

راه به ملکوت آسمان‌ها و کمال شایسته دست می‌یابد. درهای غیب پروردگار از راه معرفت نفس بر انسان گشوده می‌شود. بنابراین مهم‌ترین و بزرگ‌ترین معرفت‌ها پس از شناخت خداوند، معرفت نفس است.^۱

۱. معرفت نفس کلید معرفت رب

انسان همواره می‌اندیشد که چه باید انجام دهد تا به سعادت ابدی دست یابد. سعادت ابدی همان معرفت نفس به درجه کمال علم به خداوند بزرگ در ذات و صفات و افعالش است^۲ و کسی که از شناخت خویش ناتوان است، سزاوار است که بر معرفت خدای خویش نیز ناتوان باشد.

قرآن کریم درباره این گمراهان و دورافتادگان از رحمت خدا چنین می‌فرماید: **﴿سَوَّاهُ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾**؛ «یعنی فراموشی خدا را در فراموشی نفس می‌داند». پیامبر اکرم ﷺ در این باره می‌فرماید: «داناترین شما بر نفس خویش، داناترین است بر خدایش»^۳ و این همان معنای کلام خداست که می‌فرماید: **﴿سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾**^۴. بنابراین ریشه‌های خداشناسی را باید در عالم برون و عالم درون انسان‌ها جست که نشانه‌های آن در عالم برون با چشم ظاهر و در عالم درون با چشم باطن، قابل مشاهده است. کسی که از شناخت باطن خویش ناتوان است، چگونه می‌تواند تنها با چشم ظاهر به شناخت پروردگار خویش دست یابد؟

۲. معرفت نفس در بیان عارف و حکیم

حکیم، حکمت را معرفت نفس می‌داند و عارف می‌گوید عرفان، معرفت نفس است و شارع در آیات و روایات بسیار، هر دو گفته را امضا کرده است. توضیح اینکه؛ اگر کسی **«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»** را درست بفهمد، همه مسائل اصیل فلسفی و مطالب قویم حکمت متعالی و حقیقت‌های متین عرفانی را می‌تواند از آن استنباط کند، به همین دلیل معرفت نفس، کلید خزاین ملکوت است.^۵ حضرت علی ؑ نیز

۱. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ج ۱، ترجمه ابراهیم احمدیان، سید مصطفی بابایی، ص ۵۹ و ۶۰.

۲. همان، ص ۷۱، ۷۳ و ۷۴.

۳. همان، ص ۶۳ و ۶۶.

۴. فصلت/۵۳.

۵. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ج ۱، ترجمه ابراهیم احمدیان، سید مصطفی بابایی،

معرفت نفس را سرچشمه‌ی تمامی معرفت‌ها، دانش‌ها و سعادت‌ها می‌داند و درباره‌ی آن می‌فرماید: «بزرگ‌ترین جهل، جهل انسان به نفس خویش و بزرگ‌ترین حکمت، معرفت انسان به نفس خویش است و بزرگی انسان به مقدار معرفت اوست. آن کس که نفس خویش را بشناسد، از راه رستگاری دور افتد و در بیابان گمراهی و نادانی گم شود»^۱.

صدرالمتألهین نیز در تأیید کلام حضرتش در اسفار چنین می‌گوید: «معرفت نفس و مراتب آن، کلید علم به روز قیامت و معاد است»^۲.

در ابتدای کتاب «النفس» ارسطو آمده است: «در نظر ما هر معرفت و شناختی نیکو و ارجمند است اما با این وجود، بعضی از آنها را بر دیگری برتری می‌دهیم. این ممکن است به سبب دقیق‌تر بودن آن علم باشد و یا از آن رو باشد که آن شریف‌تر و گران‌مایه‌تر از سایر علوم است. به هر دو سبب شایسته است که بحث نفس را در مرتبه‌ی اول قرار دهیم و روشن است که معرفت نفس، معین معرفت حقیقت کامل است»^۳.

۳. راه‌های رسیدن به معرفت نفس

شناخت نفس همچون شناخت پروردگار از دو راه نظری «عقلی یا فکری» و شهودی «ذوقی» امکان‌پذیر است. راه نظر یا فکر مانند دیدن از دور است که از آن راه به تنهایی کسی بر معرفت حقیقی نفس دست نیافته است.

ابن‌ترکه در «تمهید القواعد»^۴ در این باره چنین می‌گوید: «عقل بذاته توان دست‌یابی به اشیای خفیه را ندارد، بلکه نیرویی اشرف از آن لازم است. بنابراین مهم‌ترین راه معرفت نفس مکاشفات باطنی و مشاهدات روشن و بدون پرده است که با ریاضت و مجاهدت در خلوت‌ها، همراه با دوری شدید از همنشینی با خلق و بریدن و روی‌گرداندن از شهوت‌های باطل دنیا و ... به دست می‌آید»^۵.

از جمله ریاضت‌ها و مجاهده‌هایی که راه مکاشفه و مشاهده باطنی را بر انسان

ص ۵۹ و ۶۰.

۱. همان، ص ۷۱، ۷۲ و ۷۴.

۲. صدرالمتألهین شیرازی، اسفار اربعه، ج ۴، ص ۱۷۳.

۳. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ج ۱، ترجمه ابراهیم احمدیان، سید مصطفی بابایی، ص ۶۳.

۴. ر.ک: صائن‌الدین بن‌ترکه اصفهانی، تمهید القواعد، ص ۳۸۳.

۵. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۹۷.

می‌گشاید، اربعینات یا چله‌هاست که در نفوس مستعد تأثیر زیادی دارد. به گونه‌ای که رسول خدا ﷺ فرموده است: «کسی که چهل روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود»^۱.

حضرت علی علیه السلام در وصف کسانی که به معرفت کامل نفس دست می‌یابند، به کمیل کامل نخعی فرمود: «أولئك الأقلون عدداً و الأعظمون عند الله قدراً»؛ «به خدا سوگند اینان در شمار اندک و در قدر و منزلت نزد خدا اعظم‌اند».

بخش دوم: اصول اساسی در معرفت نفس

۱. تفاوت نفس با مزاج

نفس انسانی و بلکه حیوانی غیر از جسم و مزاج او است؛ زیرا مدرک معقولات نمی‌تواند مادی و حسی باشد^۲. همچنین نفس، ریشه قوای محرکه و مدرکه و حافظ مزاج است و با از بین رفتن مزاج از بین نمی‌رود^۳. منظور از مزاج همان طبع یا طبیعت انسانی در تقسیمات هفت‌گانه ملاصدرا است.

به طور کلی حقیقت انسان از نظر چگونگی مزاج «طبیعت» بر سه قسم است:

۱. برخی در تمام احوال در مرکز عدالت قرار دارند. چنین افرادی جانشین حقیقی

حضرت حق و انسان کامل هستند؛

۲. افرادی که راه افراط را رفته‌اند؛

۳. آنهایی که تفریط کرده‌اند، این دو گروه از اعتدال خارج‌اند و برای رسیدن به مرز

اعتدال باید به طرف مقابل میل کنند.

اعتدال مزاج به این معنا است که روح انسان دارای قوای سه‌گانه حیوانی، نفسانی و طبیعی است که برای بقای شخص لازم است^۴. هرچه مزاج به اعتدال نزدیک‌تر باشد، استعداد شخص برای قبول ملکات فاضله علمیه و عملیه بیشتر خواهد بود. بدین سبب افاضه در برخی مزاج‌ها ایجابی، در بعضی الیهامی و در بعضی دیگر تعلیمی است. مزاج انسان که متعادل‌ترین مزاج است، نفس ناطقه را قبول کرده است^۵.

۱. همان، ص ۹۷ و ۹۸.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۱۸.

۳. خواجه نصیرالدین طوسی، آغاز و انجام، مقدمه و شرح و تعلیقات: حسن حسن‌زاده آملی، مدخل.

۴. همان، ص ۴۰۰، ۴۰۸ و ۴۰۹.

۵. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۲۲.

۲. ویژگی‌های نفس و رابطه آن با بدن و روح

روح، موجودی است مجرد و قائم به ذات که در بقاء و قوام، محتاج بدن نیست، اما تعلق تدبیری به بدن دارد. صدرالمتألهین می‌گوید: «روح متعلق به بدن، نفس نامیده می‌شود و نفس چیزی جز جنبه تعلق تدبیری روح به بدن نیست».

به صورت تمامیه انسان نفس اطلاق شده است؛ چون مدبر بدن جزئی و مبدأ ادراکات ظاهری و باطنی است. بدن، اشعه و زلال نفس و نفس، ظهور و شعاع روح است.^۱

رابطه روح و بدن، رابطه مطلق و مقید است. روح از جهت اطلاقش عین بدن است؛ چون سریان ذاتی در آن دارد و از جهت تعین بدن، غیر از اوست.

همان‌طور که پروردگار یکتا مظاهری به نام عالم و ماسوای آن دارد، روح نیز در عالم انسانی دارای مظاهری به نام بدن و قوای نفس است.^۲

نفس از عالم غیب و ملکوت و از سنخ آخرت و محیط بر بدن است. پس بهتر آن است که بگوییم، بدن در نفس است نه نفس در بدن.^۳

امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «روح در جسد، شبیه معنا در لفظ است».^۴ در تفاوت میان بدن و مزاج نیز باید گفت: مزاج یا طبیعت، به جسم خالی از نفس می‌گویند، اما بدن به جسم همراه با نفس یا جسمی که نفس در آن حلول کرده است، گفته می‌شود.

صفات یا ویژگی‌های نفس انسانی شامل صفات طبیعی «جسمانی»، صفات نفسانی و صفات عقلی است. نطق «سخن گفتن»، خنده و گریه و امثال آن از ویژگی‌های طبیعی است که به وسیله نفس در بدن انسان به وجود می‌آید.

از جمله صفات نفسانی می‌توان به امید و ترس، خجالت کشیدن، مشارکت مصلحت‌گرایانه اشاره کرد که از طرف بدن بر نفس بار می‌شود. از صفات عقلی نیز می‌توان حکمت نظری و عملی و نیز اندیشه‌کردن در امور آینده را نام برد. اما برترین ویژگی نفس انسانی همان مقام فوق مجرد عقلی اوست. نفس در این مرحله با اتصال به علم الهی، از ذاتش فانی و به بقای حق باقی می‌شود^۵ و این یعنی بالاترین و کامل‌ترین مرتبه نفس انسانی.

۱. شرح مقدمه فیصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷۹۶.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۳۰۶.

۳. همان، ص ۳۰۹.

۴. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۵۳۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۳. تجرد برزخی نفس (تجرد غیر تام)

بسیاری از حالت‌ها و صورت‌های آخرتی نفس، مدزکاتی است که از بذره‌های ملکات او درست می‌شود.^۱ درک این حالت‌ها و صورت‌ها و به طور کلی چگونگی حشر و معاد نفس و آنچه مربوط به آن است، تنها با آگاهی بر تجرد برزخی نفس امکان‌پذیر می‌شود. از دلایل‌های این تجرد می‌توان به قانون تجدد امثال در عرفان و حرکت جوهری در فلسفه اشاره کرد.

آنچه در این مجال توضیح آن لازم به نظر می‌رسد، این است که بدانیم نفس موجودی غیر جسمانی است؛ زیرا جایگاه ثبوت صورت یک ماهیت، اجسام مادی است که در موطن ادراک ثابت است و هیچ تغییر و تبدیل‌شدنی در آن راه ندارد؛ چون این جایگاه ثابت است؛ پس جسم و جسمانی نیست^۲؛ یعنی مجرد است؛ چون تجرد دارای مراتب است و نفس قابلیت ارتقاء از این مرتبه از تجرد را «مرتبه طبیعت و مثال مادی» به مراتب بالاتر داراست، تجردش غیر تام نامیده می‌شود.

۴. تجرد عقلانی نفس

همه دلایل‌های تجرد در این حقیقت شریک‌اند که چون نفس عاری از ماده و احکام آن است، جوهری بسیط و غیر محسوس از عالم و رای طبیعت است که از فساد و نابودی که لازمه اجسام طبیعی است به دور است و چون فساد نمی‌پذیرد، هیچ‌گاه زوال و فنا نمی‌یابد و برای همیشه باقی است.^۳ عارف بسطامی می‌گوید: «ذاتم را در کونین جستجو کردم، ولی آن را نیافتم». مراد از کونین عالم طبیعت و عالم مثال است؛ یعنی جوهر نفس فوق دو عالم است، بلکه از مفارقات عقلیه است.

۵. فوق تجرد بودن نفس

تجرد نفس در مرتبه عقلانی نیز کامل و تمام نیست، بلکه باید گفت: برای نفس حد و نهایی نیست. یعنی نمی‌توان نفس را دارای وحدت عددیه دانست، بلکه وحدت نفس حقه حقیقیه است.^۴ محی‌الدین عربی در کتاب "فصوص الحکم" فرموده است:

۱. همان، ج ۱، ص ۵۲۷ و ۵۲۹.

۲. ر.ک: حسن حسن‌زاده آملی، گنجینه گوهر روان، ص ۱۳۲.

۳. نصیرالدین طوسی، آغاز و انجام.

۴. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۵۳۴.

هر انسانی به سبب وهم در قوه خیالش آنچه را که جز در قوه خیال وجود نمی‌یابد، می‌آفریند. این کار، امر عام است که شامل هر انسانی است، ولی عارف به همت خود آنچه را که در خارج محل همت، وجود می‌یابد، خلق می‌کند، لکن پیوسته آن مخلوق را حافظ است. اگر عارف از حفظ آنچه خلق کرده است، غفلت کند، آن مخلوق نیز نابود می‌شود، مگر عارفی که از سعه قلبش همه حضرات خمس را ضبط کرده باشد که او به هیچ وجه غفلت نمی‌ورزد...؛ زیرا غفلت هیچ‌گاه همه حضرات را فراموش نمی‌گیرد...^۱

در حدیث شریف آمده است: «خلقتم للبقاء لا للفناء» پس هرگاه نفس بقای ابدی خود را ترک کند، کمال و سعادت خود را می‌جوید؛ لذا آنچه که او را به کمال برساند، طلب می‌کند. به این ترتیب سایر معارف حقه بر معرفت او افزوده می‌شود^۲ و او را به سوی فنا در ذات ربوبی سوق می‌دهد.

۶. نفس از نظر حدوث، جسمانی و از نظر بقاء روحانی است

در باره جسمانیت یا روحانیت نفس چهار احتمال وجود دارد:

- اول: نفس، حدوث و بقایش جسمانی است «دیدگاه متکلمین، طباعیه و دهریه».
- دوم: نفس، حدوث و بقایش روحانی است. این قول مشائین است که نفس را از نظر ذاتی و فعلی مجرد می‌دانند.
- سوم: نفس، در حدوث جسمانی و در بقاء روحانی است. این دیدگاه صدرالمتالهین و بسیاری از عارفان است.
- چهارم: عکس احتمال سوم که بنا بر قول تناسخ (ملکوتی) این مطلب در بعضی از نفوس، ثابت است.^۳

اما حدوث ذاتی انسان به این دلیل است که ذات او به خودی خود اقتضای وجود ندارد؛ زیرا اگر اقتضای وجود می‌داشت، واجب‌الوجود می‌شد و حدوث زمانی او هم به این دلیل است که عالم جسمانی او مسبوق به عدم زمانی است. همچنین به دو دلیل انسان ازلی است: ۱. وجود علمی او، چرا که علم و معلوم عالم ازلی، ازلی است و عین انسان نیز که ثابت در این علم است ابدی است؛ ۲. وجود روحانی او، چرا که وجود

۱. همان، ص ۲۸.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، گنجینه گوهر روان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۳. همان، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

عینی روحانی، غیر زمانی، بلکه به طور کلی برتر از زمان و احکام آن است.^۱

۷. کامل شدن برزخی نفس پس از جداشدن از بدن مادی

انسان علاوه بر مزاج جسمانی، مزاجی روحانی دارد که از اجتماع قوای روحانی و ملکات اعمال دنیایی او تشکیل شده است و در ماورای طبیعت، ماده و ریشه بدن اخروی قرار می‌گیرد و در تکامل انسان در برزخ اهمیت بسیاری دارد.^۲ وقتی حکیمان بزرگ الهی کوشیدند تا چگونگی کامل شدن نفس در برزخ را بیان کنند، به دلیل اینکه تکامل، بدون ماده امکان‌پذیر نیست، بر آن شدند که نفوس یک نوع وابستگی به ماده پیدا می‌کنند، به گونه‌ای که نفس، آن ماده نمی‌شود و آن ماده نیز بدنش نمی‌گردد و به این دلیل که هر نوع وابستگی نفس به جسم، وابستگی نفس به بدن نیست، آن را تناسخ نامیدند. صاحب اسفار، تناسخ حق را تناسخ ملکوتی و تناسخ باطل را تناسخ مملکی نامیده است.^۳

۸. سعادت نفس

سعادت آن است که قوه نظری به انوار معارف و حقایق الهی و قوه عملی به اعمال صالح به کمال برسد. در این هنگام آن دو، دو بال سیمرغ نفس‌اند که او را به سوی آنچه خدا بخواهد پرواز می‌دهد.^۴

به سبب رسیدن به سعادت، نفس کامل انسانی از چنان نیرویی در فعل تحریک و حرکت خود برخوردار می‌شود که از طاقت امثال وی خارج است. عارف از این مقام به «مقام کن» تعبیر می‌کند. صاحب مقام کن، صاحب‌الأمر است که رتبه‌ای بالاتر از صاحب همت «اراده» دارد. چنین انسانی ولایت تکوینی دارد و در عروجش با نفس رحمانی متحد می‌شود. در این هنگام ماسوی الله به منزله اعضاء و بدنش به منزله روحش می‌باشد.

راز رسیدن به سعادت کامل مستلزم این است که انسان بداند ظرف وجودش نه تنها متصل به دریای وجود صمدی است، بلکه از آن سرچشمه گرفته است. این همان مقام

۱. همان، ص ۳۴۷، تبصره.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، ر.ک: ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۳. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۴. همان، ص ۳۲۳.

فوق تجردی نفس است. اما لازمه کمال و سعادت عموم انسان‌ها تنها این نیست که حکیم و عارف الهی باشند؛ زیرا این در فطرت بیشتر مردم نیست^۱ و نفس‌های کامل که به کمال سعادت می‌رسند، بسیار اندک‌اند. این امر دلیل بر وسعت وجودی انسان و در عین حال استفاده کردن تعداد اندکی از انسان‌ها از تمام ظرفیت وجودی خود است. به بیان حضرت علیه السلام این افراد «الاعظمون عندالله» هستند.

۹. بازگشت روح و مظاهرش به سوی خدای تعالی در قیامت کبری

قیامت با تجلی خدا به وحدت حقه بر پا می‌شود و با فناى روح انسانی که مظهر این تجلی است، همه مظاهر او یعنی جهان هستی از ملک تا ملکوت فانی می‌شود.^۲

﴿وَتُفْخِ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾^۳

بخش سوم: مراتب نفس

۱. تقسیمات عوالم، مقام‌ها یا مراتب وجودی انسان

حقیقت انسانی که از عالم غیب و ملکوت است، به اعتبارهای مختلف دارای اسامی متفاوتی است. اگر از منظر وحدت به این وجود واحد دارای مراتب و مظاهر بنگریم، همه اعتبارها را یک شیء می‌بینیم که آن را حقیقت یا روح انسانی می‌نامیم، اما اگر از جنبه کثرتش بنگریم، اعتبارها را مختلف می‌بینیم که باید برای هر یک اسم و حکمی معین کرد. علت نام‌گذاری این مراتب به «مقام» به دلیل این است که این حالت برای سالک، تبدیل به ملکه می‌شود. البته اگر برای او ملکه نشود، به آن «مقام» نمی‌گویند.

عارفان مراتب یا مقام‌های نفس را گاهی به هفت قسمت (لطیفه) تقسیم کرده‌اند که عبارت است از: نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی و اخفی^۴، اما صدرالمتألهین مقام‌های هفت‌گانه را چنین برشمرده است: طبع، نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی. یعنی طبع را افزوده و اخفی را کاسته است. به نظر می‌رسد این اختلاف ناشی از تفاوت دیدگاه فلسفی - عرفانی ملاصدرا و عارفان باشد که آنان سرآغاز مراتب وجودی را

۱. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۲۷۹-۲۸۴.

۲. مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۴۱.

۳. زمر/۶۸.

۴. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۳۲، ش ۴۱ و ۴۲.

نفس می‌دانند و صدرالمتألهین آن را طبیعت انسانی یا جسم خالی از نفس می‌داند. همچنین عارفان بین مراتب سرّ و اخفی مقام خفی را آورده‌اند، در حالی که ملاصدرا مرتبه خفی را بعد از سرّ و آخرین مرتبه کمال نفس و مشتمل بر مقام اخفی می‌داند. اطلاق این اسامی به لطیفه‌های هفت‌گانه نفس ناطقه به اعتبار آثار آنهاست.^۱ وجه تسمیه آن به سرّ به این جهت است که درک نور این مقام، ویژه راسخان در علم ربوبی و معرفت نفس است.

اطلاق عنوان خفی بر لطیفه انسانی به اعتبار مخفی بودن حقیقت آن، حتی بر عارفان واقف اسرار است. در این مرتبه، عارف تنها خدا را مشاهده می‌کند. اما اطلاق روح بر آن به این دلیل است که از ماده مجرد است. مربی و مدبر بدن و مصدر حیات حسی و منبع قوای نفسانی است.

وجه تسمیه مرتبه نفس ناطقه به قلب، به اعتبار تقلب مقام قلب است که بر اساس آن، از یک سو از انوار حضرت حق کسب فیض می‌کند و از سوی دیگر مبدأ ادراک‌های کلی و تفصیلی نفس حیوانی است و به میزان استعداد هر نفس حیوانی، از آنچه از موجودش دریافت کرده، به او افزوده می‌کند.

همچنین عارفان، مقام روح انسان را یوم‌الجمع و قضاء و مقام نفس را یوم‌الفصل و قدر می‌خوانند. در نزد حکیمان نیز انسان هفت مرتبه دارد: عقل هیولائی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد، محو، طمس، محق.

آنچه را که حکیمان عقل مجرد می‌نامند در اصطلاح عارفان، روح نام دارد و آنچه در نزد حکیم به نفس مجردة ناطقه موسوم است، عارف آن را قلب می‌نامد. نفس منطبعه حیوانی یا نفس خیالی حکیم از نظر عارف، منطبعه نیست بلکه به مجرد برزخی، مجرد است.^۲

مراتب نفس دارای تقسیم‌های چهارگانه، سه‌گانه و دوگانه‌ای نیز می‌باشد. تقسیم چهارگانه شامل عقول چهارگانه فلسفی است؛ عقل هیولائی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد.^۳ ملاصدرا نیز در یک تقسیم‌بندی کلی، نفس انسانی را ابتدا به سرّ و علن و هر یک از این دو را به ظاهر و باطن تقسیم کرده است.^۴ در این تقسیم سرّ و

۱. شرح مقدمه قبصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۸۰۵.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۵.

۳. همان، ص ۱۹۱.

۴. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۳۳، ش ۴۳.

علن مفهومی وسیع‌تر از ظاهر و باطن دارد.

تقسیم سه‌گانه‌ی نفس شامل نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی است. ابن‌سینا در یک تقسیم اولی قوای نفس را در این سه مرتبه قرار می‌دهد. این تقسیم شامل اقسام سه‌گانه‌ی نفس در عالم طبیعت است که در انسان به دلیل کمال وجودی‌اش جمع شده‌اند. تقسیم سه‌گانه‌ی دیگر شامل عوالم مُلک و برزخ و عقل است که نفس انسانی در سیر تکاملی خود هر یک از این عوالم را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد. امام خمینی علیه‌السلام نیز در شرح حدیث اول از کتاب چهل حدیث برای نفس سه مقام برشمرده است: مقام مُلک یا ظاهر و دنیای نفس، مقام باطن و ملکوت نفس و مقام عقل یا مجاهده و کیفیت مبارزه با نفس.

اما تقسیم‌های دوگانه‌ی مقام‌های نفس عبارت است از: ظاهر و باطن، سرّ و علن، ملک و ملکوت، دنیا و آخرت^۱ که از تمامی تقسیم‌های ذکرشده کلی‌تر است.

۲. مرتبه‌های کلی نفس در قرآن و سنت

در قرآن کریم، مراتب هفت‌گانه‌ی وجود انسان محصور در هفت بطن است؛ لایانسان ظهر و بطن و ظهره علنه و جسده و ماسوی هذه الامور بطنه او بطونه. اسامی این بطن‌های هفت‌گانه که به یک اعتبار اشاره به لطیفه‌های هفت‌گانه در نزد عارفان دارد، از قرآن و سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گرفته شده است. به برخی از آیات مربوط اشاره می‌کنیم: سرّ و أخفی ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾^۲؛ روح ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۳؛ قلب ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۴؛ نفس ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۵. در حدیث نبوی آمده است: (إِنَّ نَفْسًا لَا يَمُوتُ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا)^۶.

همچنین به اعتباری دیگر و با استناد به آیات و روایات اسم‌های دیگری نیز برای نفس وجود دارد: مانند کلمه ﴿بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ ...﴾^۷؛ فؤاد ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا

۱. همان.

۲. طه/۷.

۳. أسراء/۸۵.

۴. ق/۳۷.

۵. شمس/۷.

۶. شرح مقدمه قیصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۸۰۵ و ۸۰۷.

۷. آل‌عمران/۴۵.

رَأَى^۱؛ صدر ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ^۲﴾؛ در حدیث نبوی به روع نیز اشاره شده است: (أَنْ رُوِيَ الْقُدْسِ نَفْتٌ فِي رَوْعِي).

از آنجا که نفس ناطقه با ظهور نفس رحمانی و اتصال آن با ماهیت‌های خارجی به وجود آمده است، همه موجودات «کلمات» حق‌اند. نفس همچنین به اعتبار آنکه از ایجادکننده خود متأثر شده است «فؤاد» نام دارد و چون مصدر انوار وارد بر بدن و قوای جسمانی است و مقدم بر بدن و قوای مختلف آن می‌باشد به آن «صدر» گفته می‌شود. نیز نفس ناطقه را بدان جهت که از قهر مبدأ قهار، ترس دارد، «روع» نامیده‌اند.^۳

۳. تقسیم‌های دیگر نفس

برای نفس تقسیمات دیگری نیز، برشمرده شده است که از آن جمله می‌توان به «نفس نباتی و حیوانی» و نیز «نفس اماره، لوامه و مطمئنه» اشاره کرد.

به طور کلی وقتی کارهای نفس به وسیله قوا و خدمه ظاهری او انجام شود، به آن نفس نباتی می‌گویند و اگر کارهای حیوانی از او سر بزند، به آن نفس حیوانی اطلاق می‌شود.^۴

نفس قبل از رسیدن به مقام قلب نیز مراتبی دارد. در هنگام غلبه قوای حیوانی بر قوای روحانی به آن «نفس اماره» گویند و به هنگام درخشش نور قلب از غیب برای اظهار کمال نفس و درک قوه عاقله بر وخامت عاقبت و فساد احوالش، آن را «لوامه» می‌نامند؛ زیرا نفس را بر کارهای ناپسندش سرزنش و ملامت می‌کند. مرتبه نفس لوامه مانند مقدمه‌ای برای ظهور مرتبه قلب است.

وقتی نور قلبی غلبه کرد و بر قوای حیوانی مسلط شد و نفس آرامش و اطمینان یافت، به آن «نفس مطمئنه» گفته می‌شود و آن هنگام که استعدادش کامل شد و نور و اشعه‌اش قوت گرفت و آنچه در وی بالقوه بود بالفعل شد و آیینة تجلی الهی گردید، «قلب» نامیده می‌شود که محل برخورد دو عالم ظاهر و باطن است. از این رو، نفس گنجایش حق را می‌یابد و عرش خدا می‌شود.^۵

۱. نجم/۱۱.

۲. انشراح/۱.

۳. همان، ص ۷۹۷.

۴. مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۳۸.

۵. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۲۲۶-۲۲۸.

خلاصه اینکه: نفس، قبل از توجه به حق «نفس اماره» است، بعد از تجافی از این مقام «لوامه» می‌شود و پس از عبور از این منزل به مقام اطمینان می‌رسد که به آن «نفس مطمئنه» گفته می‌شود.^۱

منبع همه مکاشفات انسان، قلب و عقل تابناک اوست که حواس روحانی را به خدمت گرفته است. این حواس روحانی، اصل برای حواس جسمانی است. وقتی حجاب بین حواس روحانی و جسمانی برداشته شود، فرع و اصل با هم متحد می‌شوند و حواس جسمانی قادر به مشاهده خواهند شد و روح انسان آن مکاشفات را بذاته و بدون ابزار و آلات جسمانی مشاهده می‌کند. چون حقایق در مرتبه روح با آن متحدند.^۲

بخش چهارم: کمال نهایی

۱. حقیقت انسانی

حقیقت کلی انسان که همان روح انسانی است از حیث ربوبیت مظهر ذات خداوند است و تنها خداست که آن را می‌شناسد. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۳. نخستین تعیین که در مقام فضای مبرم الهی از ظهور ذاتی حق در واحدیت وجود پیدا می‌کند و مقدم بر مقام خلق است، تعیین انسان کامل است. حقیقت کلی انسان کامل، وسیع‌تر از همه حقیقت‌ها و صورت‌های تمامیه عالم وجود است و عالم بدون حقیقت انسان کامل ناقص و بالقوه بلکه معدوم صرف است.^۴ این حقیقت، مبدأ همه مظاهر و تعینات است. به اعتبار باطن، غیب محض و کنز مخفی است و به اعتبار ظهور و تجلی، هر موجودی به اندازه سعه وجودی خود از معرفت آن بهره می‌برد.^۵

۲. خلافت الهی انسان

شرافت و کرامت انسان به خاطر برخورداری از صفات جمال و جلال خداوند بلندمرتبه است. حقیقت انسان به واسطه این شرافت عین جمع و دربردارنده دو صورت است؛ صورت عالم که حقایق کونیه را در خود دارد و صورت حق که محل

۱. شرح مقدمه فیصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۸۰۱.

۲. سید محمد اکبریان، عرفان شیعی در اندیشه سید حیدر آملی.

۳. أسراء/۸۵.

۴. شرح مقدمه فیصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷۸۸-۷۹۳.

۵. همان، ص ۷۸۸ و ۷۸۹.

حقایق الهیه است. این دو صورت دو دست حق‌اند و انسان چون دارای این مقام جمع است، «خليفة الله» شده است. حکمت صورت ظاهری انسان در ظاهر شدن احکام اسماء و صفات در این عالم و حکمت صورت باطنی «روح» او در ربوبیت و خلافتش بر عالم است.^۱

هر فردی از افراد انسان از این خلافت بهره‌ای دارد که بر اساس آن، آنچه را متعلق به اوست تدبیر و اراده می‌کند. پایین‌ترین حد این برخورداری تدبیر شخص نسبت به بدن خویش است، اما خلافت عظمی در اختیار انسان کامل است. بنابراین انسان کامل از قدرت تدبیر و تصرف در صور حقایق عالم هستی برخوردار است.^۲

۳. جهاد اکبر

هر یک از مقامات و درجات نفس نیروهایی است، برخی رحمانی است که آن را دعوت به سعادت می‌کند و برخی شیطانی است که آن را دعوت به شقاوت می‌کند. جهاد با نفس که از کشته‌شدن در راه خدا بالاتر دانسته شده، عبارت است از این که انسان بر قوای ظاهری خود غلبه کند و آنها را تحت فرمان خالق قرار دهد و عالم ظاهر نفس را از وجود قوای شیطانی و نیروهای او پاک کند. این جهاد در آغاز دارای مراحل است که عبارت‌اند از: ۱. «تفکر» در نعمت‌های خدا و چیستی وظیفه انسان در برابر او؛ ۲. «تصمیم یا عزم» بر ترک محرّمات و انجام واجبات و جبران کاستی‌ها؛ ۳. «مشارطه»: شرط کردن با خود که خلاف فرموده خدا رفتار نکند؛ ۴. «مراقبه»: در تمام مدت، خود را ملزم به عمل شرط خود بداند؛ ۵. «محاسبه»: نفس خود را مورد محاسبه قرار دهد تا سستی و فتوری در آنچه شرط کرده است، روی ندهد؛ ۶. «تذکر»: با یاد خدا نفس خویش را در مجاهده با شیطان یاری کند.

در عالم غیب و باطن نفس نیروهای شیطانی بیشتر و قوی‌تراند و جهاد نفس در این مقام نزد اهل سلوک اهمیت زیادی دارد؛ چرا که سرچشمه سعادت و شقاوت، نفس است. وقتی مجاهده نفس در این مقام نیز پایان یافت و باطن نفس جایگاه ملائکه الهی شد، کار سلوک به سوی خدا آسان‌تر و راه مستقیم انسانیت روشن می‌شود و ذات باری تعالی در آن راه پرخطر از او دستگیری می‌کند.^۳

۱. حسن حسن‌زاده آملی، ر.ک: ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۹-۶۳.

۲. همان، ص ۹۱، به نقل از مقدمه‌ای بر فصوص الحکم.

۳. ر.ک: امام خمینی، چهل حدیث، شرح حدیث اول، ص ۲۷-۲۶.

۴. سفرهای چهارگانه

سفر، حرکت از موطن و موقف به سوی مقصد است که با درنوردیدن مراحل و پیمودن منازل همراه است و آن بر دو قسم است: سفر ظاهری و مادی، که بی‌نیاز از بیان است و سفر معنوی که در نزد اهل شهود، بر چهار نوع است: سفر اول: سیر از منزل نفس به سوی خدا «إلی الله» تا رسیدن به افق مبین که پایان مقام قلب و آغاز تجلیات اسمائی است. سفر دوم: سیر در خدای تعالی «فی الله» به اینکه به صفات الهی متصف شود و اسمائش را متحقق سازد، تا از این راه به افق اعلی که همان نهایت مقام روح و حضرت و احدیت است، دست یابد.

سفر سوم: «از حق به خلق بالحق»: ترقی به عین جمع و حضرت احدیت است. این مقام تا هنگامی که دوگانگی باقی باشد، «قاب قوسین» نام دارد و هنگامی که دوگانگی از بین برود مقام «أو ادنی» نام می‌گیرد که نهایت ولایت است. سفر چهارم: «سیر بالله عن الله» این سیر برای تکمیل است و آن مقام فنای بعد از بقاء و فرق بعد از جمع است.^۱

۵. مراتب و انواع فنا

فنا یعنی از بین رفتن حدود، تعین‌ها و کثرت‌ها در موجودات و اتصال فرع به اصل واحد. فنا از لوازم حرکت جِبلی و توجه غریزی همه به سوی خداوند است. مراد از فنا به هنگام تجلی حضرت حق در احدیت، از بین رفتن کلی و هیچ‌شدن عبد نیست، بلکه فنای جهت بشری در جهت ربانی است.^۲ فنا دارای سه مرتبه است؛

۱. محو: مشاهده فنای افعال در فعل حق تعالی است «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۲. طمس: فانی دیدن صفات در صفات حق تعالی است «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۳. محق: شهود فنای همه موجودات در وجود حق تعالی است «لَا هُوَ إِلَّا هُوَ».

در عرفان، مَحوبه توحید افعالی، طَمْس به توحید صفاتی و مَحَق به توحید ذاتی اختصاص دارد.^۳

۱. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۱۸۸-۱۹۰.

۲. همان، ص ۳۵۴ و ۴۶۹.

۳. همان، ص ۴۰۷.

همچنین فنا به دو نوع علمی و شهودی تقسیم می‌شود:
الف) فنای علمی یا مرگ ارادی «اختیاری» این نوع برای اهل شهود حالی و عارفانی که صاحب مقام کونی هستند حاصل می‌شود.
ب) فنای شهودی «فناء در توحید»؛ این نوع برای کسانی ثابت است که در همین دنیا قیامت را شهود کنند. وجود سالک تا محو در توحید نشود، حقیقت این مقام را درک نمی‌کند؛ زیرا بقاء انیت مانع از شهود چنین مقامی است.^۱
فناء علمی در اثر ریاضت‌های نفسانی برای هر سالکی حاصل می‌شود، ولی فناء شهودی تنها برای کسانی از اهل سلوک تحقق می‌یابد که به مرتبه فناء در ذات رسیده باشند؛ یعنی تنها خدا را دیدن و خود را ندیدن.

۶. ظهورات نفوس کامل در عوالم

نفوس کامل به دلیل اتصال واتحاد با روح اعظم و صادر نخستین، در همه مظاهر سرایت دارند و همان‌گونه که به هنگام بودن در عالم شهادت می‌توانند در غیب داخل شوند، هنگامی که در غیب هستند نیز می‌توانند عالم شهادت وارد شوند.^۲
به طور کلی می‌توان گفت انسان کامل جامع همه عوالم است. از نظر روح و عقل، کتابی عقلی به نام ام‌الکتاب است و از جهت قلب، کتاب لوح محفوظ و از جهت نفس، کتاب محو و اثبات است.^۳

۷. ولایت، بالاترین مرتبه فنا

ولایت عام شامل همه کسانی است که ایمان به خدا آورده‌اند و بر حسب مراتب خود عمل صالح انجام داده‌اند، اما ولایت خاصه فقط شامل واصلان از اهل سلوک می‌شود که در وی فانی و باقی به وی شده‌اند. قبل از اتصاف به مقام ولایت، عید، مبدأ افعال و صفات خویش به لحاظ بشریت است، ولی بعد از اتصاف به ولایت، حق تعالی خود با لحاظ جهت ربانیت، مبدأ افعال و صفات وی می‌گردد. این اتصاف به ولایت، جز با توجه کامل حق تعالی ممکن نمی‌شود. دایره این مقام تمام‌تر و بزرگ‌تر از دایره نبوت بلکه باطن نبوت است، به همین خاطر نبوت ختم گردید، ولی ولایت همیشگی است

۱. شرح مقدمه قیصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۸۴۸.

۲. حسن حسن‌زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۳۱۴ و ۳۲۲.

۳. همان، ص ۲۵۱، به نقل از محقق جرجانی.

و «ولی» اسمی از اسماء الهی است.^۱ حقیقت ولایت علی علیه السلام روح عالم است و همه مراتب وجودی، مظاهر آن روح اعظم است و حشر او حشر همه عالم است. اصل مقام ولایت حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است که در قطبهای اولیاء محمدیین و فرزندان طاهربینشان محفوظ است و در مقام ظهور خاتم اولیاء، مهدی موعود علیه السلام که مظهر نقطه ولایت است، احکام ظاهری ولایت، تام تر و ثمرات آن تمام تر است.^۲ اگر چه در عصر غیبت نیز جهان آفرینش به تابش انوار حیات بخش ولایت حضرتش زنده است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آشتیانی، سید جلال الدین، مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، مقدمه و تصحیح و تعلیق، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۵۶.
۳. اکبریان، سید محمد، عرفان شیعی در اندیشه سید حیدر آملی، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر، ۱۳۸۱.
۴. حسن زاده آملی، حسن، مُمد الهمم در شرح فصوص الحکم، وزارت ارشاد اسلامی، بی جا، ۱۳۷۸.
۵. حسن زاده آملی، حسن، عیون مسائل نفس و شرح آن (شرح العیون فی شرح العیون) ج ۱ و ۲، ترجمه احمدیان، ابراهیم و بابایی، سید مصطفی، قیام، قم، ۱۳۸۰.
۶. حسن زاده آملی، حسن، قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، بی نا، بی جا، ۱۳۷۰.
۷. حسن زاده آملی، حسن، گنجینه گوهر روان، طوبی، تهران، ۱۳۸۰.
۸. خمینی، روح الله، چهل حدیث، چاپ شانزدهم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶.
۹. رضایی تهرانی، علی، دروس مقدمه قیصری بر شرح فصوص الحکم، دفتر تبلیغات اسلامی مشهد، دوره اول، ۱۳۷۸-۱۳۸۰.
۱۰. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۵۶.
۱۱. طوسی، نصیرالدین، آغاز و انجام، مقدمه و شرح و تعلیقات، حسن حسن زاده آملی، بی نا، بی جا، ۱۳۶۶.
۱۲. فیضی تبریزی، کریم، عرفان شیعی (الادراک المتعالیه فی عرفان الامامیه)، ج ۱، بی نا، بی جا، ۱۳۸۰.
۱۳. قونوی، صدرالدین، فناری، حمزه، مصباح الأئس، ترجمه محمد خواجهوی، مولی، تهران، ۱۳۷۴.

۱. حسن حسن زاده آملی، عیون مسائل نفس و شرح آن، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲. شرح مقدمه قیصری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین آشتیانی، ص ۷۹۲، ۷۹۳ و ۸۲۹.